

هفت شعر از هرمز علی پور

کتاب‌ها

دست نخورده این کتاب‌ها و
اولین برف را به یادم بیاورد
این قفل آبی رنگ
و روسری نارنجی
رویای سوخته به کودکی ست
دنیای اول نام‌ها را بگذارید
گفت و گو را به تعادل بیاورید
که لحن این آدم گفت
که زیر زمین انباری از زخم‌هاست
و من می‌دانستم قفل‌ها را عوض می‌کنند
از باران و از سرما ولی به خانه مانده‌ام.

تعیین

جای داغ را مشخص خواب این زبان را نظاره کن
بریده بر راه دلی که بریده از خورشید بریده از هر ماه
و صورتی که بر انعکاس‌هایش ضربدری هفت رنگ کشیده ست
دیگر همین طور است
در فرود آب‌ها لباس الوان و
این کوچه را من شکل نداده‌ام
با فقری که نام کوچک ما را به منظومه قبولانده
چشم‌های شما که از مزاران آکنده است.

کار

به باران کار ندارم
به شکل چشم‌ها که می‌بینم
به دروغ قسم خوردند
مسافر بودم من
چون بیرق خواب
و بهانه‌ها کرانه نمی‌گیرند
برای اطمینان نمی‌پرسم
ساعت به هر چه ختم می‌شود
روی دست می‌ماند
قطار این عبارات که
آرام سایه‌ها نمی‌چرخد.

تپه

این بار اول نیست
بر این تپه
با آن که بانگ کوه‌ها بنویسد
با شرم دیدگان که دیدنی ست
به شعله‌ی کوچک
آوای نی از اوست
به این اتاق گنج کاری
گل‌های قالی را به حافظه برند
این بار اول است اما
به سحر انگشت‌ها.

پل‌ها

چون پل‌هایی که خواب عابران دارند
چون آب که ایستاده است
تنوع رنگ در لباس‌ها و
گل‌های زرد که زود می‌آیند
پیچ‌های تنگ و
تعارف غروب به آدمی
و گوسپندان مکمل اند یک وقت
زود خیلی زود این گونه بودم من
با کتاب‌ها زیر بغل
و گاه زلفی که باران‌ها را می‌برد
با خود به شهر
زود خیلی زود.

شکل

این که رو به روی مرا چه شکل می‌بخشد
با خدا هم تماس نمی‌گیرم
از دیگران بشنوم باشد
به اسفندی که ادامه ی چیزی نیست
لحنی که به سایه ی بهار نمی‌خورد
از نیمه ی نهان خود نمی‌گویم
گفتم به خط حال کسی را بپرسم
که عشق مادرانه اش بزرگ‌ترین شهرست
با سکونتی ساده.

نوبت

این بار اول نیست و اردی بهشت
رویا را از دور نگاه می‌کردم
از منزل تمام دنیا را پیاده‌ام
دست می‌کشم به روح سنگ می‌پرسم
به نقش همراه چه داری تو
پادشاه این چنین لغت‌ها
مادران همه این جورند
کار خود را می‌کند این عکس
روی همان عدد ماندم و تاریخ دقیق.